

آرزوی محال گروچو بودن

شرحی بر حضور "یک روز در مسابقات اسبدوانی" در فیلم های محبوب عمر م

چاپ شده در: روزنامه اعتماد

زمان انتشار: مهر ماه ۱۳۸۸

این یادداشت، مدتی بعد از انتشار شماره ۴۰۰ ماهنامه فیلم که ویژه بهترین فیلم های عمر منتقدان ایرانی از سینمای ایران و جهان بود، نوشته و چاپ شد. موضوع آن، همان نظرسنجی و تأکید بر کمدی ها و کمدین هایی چون برادران مارکس و میزان حضورشان در انتخاب های منتقدان است.

*

*

ده دوازده روز پیش، شماره ۴۰۰ ماهنامه سینمایی فیلم به کوشش و با همت بهزاد رحیمیان در تدارک ویژه نامه «بهترین فیلم های عمر» منتقدان سینمایی ایران منتشر شد. این که بار دیگر فهرست نهایی، خواننده را به فیلم هایی چون «دزد دوچرخه» و «ریوبراو» و «جویندگان» ارجاع می دهد که از دل کتاب های تاریخ سینما آمده اند و حتی شاید ۹۰ درصد برگزینندگانشان، سال هاست که فیلم ها را باز ندیده اند، این که این همه ستایش و بازبینی چندین باره در گپ و بحث های همه ما نثار کمدی رومانتیک های بلی وایلدر می شود اما تنها ۱۲ نفرمان فیلمی از متون مشترک او و یال دایموند را در ده فیلم خود گنجانده ایم (و کمدی های وایلدر حتی در فهرست خسرو دهقان که خودش و هیبت ظاهری اش و شوخی هایش عین کاراکتر «سبیل» (لو جاکوبی) در «ایرما خوشگله» است، نماینده یی ندارند. چه طور ممکن است؟!)، این که هرچند هنوز اغلب مان داریم از هر فیلمساز محبوب به دشواری یک فیلم به عنوان نماینده انتخاب می کنیم، رحیمیان فهرست بسیار راهگشاتر و ضروری «فیلمسازان» برگزیده را با جمع بندی آرا تهیه و چاپ نکرده، این که با وجود شناخت سلیقه و نگرش کلی کامبیز کاهه و مجید اسلامی و سعید عقیقی و امید روحانی و علی معلم، چه قدر برایم مهم بود فهرست محبوب های این سال و زمانه شان را ببینم و ندادند و ندیدم، این که تا چه حد از امیر قادری و نیما حسنی نسب برای برهم زدن قاعده و رسم انتخاب «ده فیلم» و بعدش آوردن نام بقیه محبوب ها عصبانی ام، این که چرا «شوکران» با وجود کسب ۱۱ رأی، در فهرست نهایی برگزیده های

سینمای ایران به عنوان بیستمین فیلم در کنار «طعم گیلان» با امتیازی مساوی ذکر نشده، این که چرا این همه عشاق وودی آلن با هم دست به یکی نکردیم تا به جای انتخاب آثار پراکنده‌یی از او، همه مثلاً «آنی هال» را انتخاب کنیم تا در فهرست نهایی نامی از استاد بیاید، همه در جای خود قابل اشاره است. ولی حالا و این جا می‌خواهم به اعتراف شخصی دیگری در خصوص فهرست خودم بپردازم.

آنهایی که بسیار دقیق و مچ‌گیرند، حتماً پیدا کرده‌اند که یک فیلم در کل دو فهرست ایران و جهانم تقریباً با هیچ یک از ملاک‌های زیبایی‌شناختی و مؤلفی معمول، همخوانی ندارد: «روزی در مسابقات اسب‌دوانی» که کارگردانش برایم بی‌اهمیت‌ترین فیلمساز کل فهرست است و در اصل، به حرمت لذتی که از حضور و حرکات سه ترتیب میزان لذت-گروچو و هارپو و چیکو مارکس روی پرده می‌برم، آن را به نمایندگی از این همه فیلم محبوبم از دل کارنامه آنها، در فهرست گذاشتم. دلیل این یکی دیگر بیش از حد شخصی است: آرزو دارم - و برخی همسفران و همنشینان دیده‌اند که کوشیده‌ام - در متن روابط انسانی و اجتماعی، به آن درجه از شوخی‌سازی و جوک‌گویی و یاوه‌پردازی و لیچارگویی و قباح و شیطنت و بازیگوشی و آسمان‌جلی و دیوانه‌بازی و آنارشسیسم برسیم که گروچو و گاه برادرانش در محیط‌هایی بسیار جدی و فاخر یا خطیر مثل سالن اپرا، رستوران، دادگاه، پیست مسابقه، کافه‌های غرب وحشی، قطار، کشتی، هتل و غیره، مثل آب خوردن و با خونسردی تمام پیاده می‌کنند و عین خیال‌شان هم نیست. بی‌اغراق، بارها به دوستانم گفته‌ام و می‌گویم که گروچو تنها هنرمند تاریخ بشر است که دوست داشتم به جای او باشم. اگر می‌توانستم دنیا و آدم‌ها را آن طور ببینم که او می‌دید، با آن قیافه و چشم‌ها و سبیل و سیگار برگش، اگر می‌توانستم مثل او همیشه آن طور با زانوهای خمیده راه بروم و ککام هم نگزد که مردم چه می‌گویند و چه فکر می‌کنند، حس می‌کردم در بهشتم. هر چند همین حالا هم برای آن میزان دیوانه‌بازی، هر جا که پا بدهد و جواب بدهد، همه تلاشم را می‌کنم. ولی تا گروچوی کبیر، قرن‌ها عقبم. زمانی او در نامه‌ای به تروتسکی،

به درستی نوشته بود «بدانید و آگاه باشید که مهم‌ترین مارکس دنیا، کارل مارکس نیست. گروچو مارکس است!»؛ و حالا من فکر می‌کنم برای من گروچو اصلاً مهم‌ترین آدم دنیاست. و به همین دلیل «هانا و خواهرانش» وودی آلن را نسخه شفابخش زندگی مدرن می‌دانم؛ که قهرمانش میکی (آلن) با تماشای دیوانه‌بازی‌های برادران مارکس، از خودکشی منصرف می‌شود و به این نتیجه می‌رسد که دنیا از قبرستان جای بهتری است!